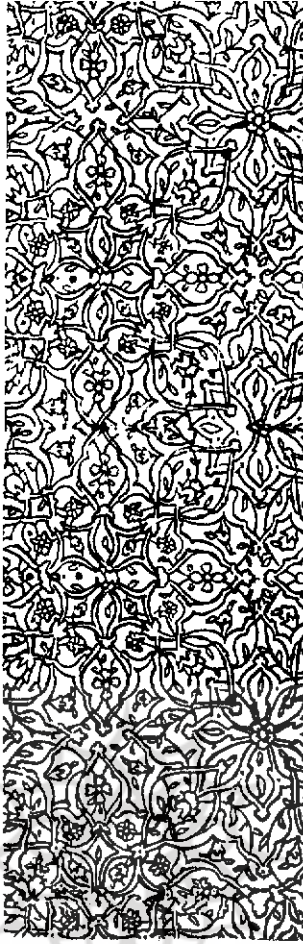


تحقیقی در باره
اعتقادات و
ایدئولوژیهای
بشر در
عصر حاضر

پس
از
خدا...؟!!



دکتر احمد بهشتی

-۳۵-

پرورش و آلودگی

برای رسیدن به «کعبه» مقصود، در بیابان «ترکستان» سرگردان نمائیم؟! آیا وظیفه پدران و مادران و سایر مربیان و دستگاه‌های مؤثر تربیتی، در این راه چیست و اینها چه باید بکنند که بهتر نتیجه بگیرند و کوششهایشان عقیم نماند؟!

خوشبختانه، در راه بررسی لزوم دین، برای بشر، تحقیقاتی بسیار، صورت لطفاً ورق بزنید

بجای که از مدتها پیش آغاز کرده‌ایم، مسأله تربیت دینی کودکان است، کوشش ما این است که در این بحث، از یک سو بدون تعصب و جمود، این مسأله را بررسی کنیم که آیا اصولاً دین برای بشر - و نتیجتاً برای نسل‌های نوحاسته - لازم است یا لازم نیست و بر فرض لزوم، برای تربیت دینی کودکان، چه راهی را باید انتخاب کرد که زودتر و بهتر بمقصد برسیم و «اعرابی» وار،

گرفته است ، نتیجه این تحقیقات برای طرفداران دین امیدوار کننده است. می توان با رعایت احتیاط ، اینطور قضاوت کرد که: گرایش انسان به دین ، در قرن بیستم مخصوصا در نیمه دوم خیلی بیشتر از قرنهای هیجدهم و نوزدهم است . بحث ما درباره «نیایش در قرن بیستم» که از یکی از مجلات مهم خارجی یعنی مجله Reader's Digest ترجمه و اقتباس شده بود این مطلب را بخوبی ثابت می کرد . اکنون توجه خوانندگان گرامی را بمقاله دیگری از همان مجله که زیر عنوان «آیا برای خداوند جانشینی وجود دارد؟» تنظیم شده است ، جلب می کنیم :

نویسنده مقاله David Raphael Klies فضیلت ، اوضاع زندگی و بی بندوباری های نسل نوخاسته غرب را تشریح می کند ، سپس همه اینها را معلول عدم اتکای به یک مبدء صحیح و گرایش بسوی مادیگری معرفی می کند و سرانجام بدون هیچگونه جمود و تعصب ، نتیجه می گیرد که جانشین هایی که تاکنون برای خداوند انتخاب شده ، هیچکدام دردی را دوا نکرده ، بلکه چنانکه می بینیم بر مشکلات ، افزودمانند ، بنابراین اگر بناست برای خداوند ، جانشینی انتخاب شود ، باید بکوشیم جانشینی بهتر ، برای آن پیدا کنیم ، در حقیقت منظور وی این است که چنین جانشینی وجود ندارد .

اکنون به اصل مقاله توجه فرمائید :

آیا ممکن است بجای خدا چیز دیگری گذاشت ؟ آیا خداوند ، در اعماق دلها ، در خانه ایمان و جایگاه اعتقادات راسخ و ایدئولوژیهای پرارزش انسان ، جانشینی دارد یا ندارد ؟

این سؤال برای انسان تازگی ندارد ، دیر زمانی است که انسان غربی ، برای یافتن

پاسخ مثبت یا منفی آن ، در کوشش و تلاش است ، در عین حال ، خیلی مشکل است که بتوان بطور دقیق ، نخستین روزهای طرح این سؤال را تعیین کرد !

آیا با گوتمبرگ ، آغاز شد یا گالیله ؟ با انقلاب صنعتی یا داروینیسیم ؟! بطور مسلم ، در همین مراحل بود که غرب ایمان بخداوند مقتدر و توانا را تدریجا کنار گذاشت ، و خدارا بعنوان یک نیروی لایزال فردی ، حاکم بر سرنوشت انسان و جهان داور نهائی اعمال و ایدئولوژیهای بشر ، از عقاید قلبی وبالاخره از مدار و مقصد زندگی خارج گردانید ، در میان مردم غرب ، بر اثر تکامل علمی و صنعتی اعتقاد به اینکه خداوند خالق انسان است ، فراموش شده ، عقیده به دوزخ بدیع و پراهمیت بود ولی بزودی از صحنه زندگی طرد شد و چاره ای جز این نداشت ، زیرا چنین عقیده ای با غوطه ور شدن در فادیات و شهوات ، نمیتوانست سازش داشته باشد .

یکی از معماهایی که بشر همواره در صدد حل آن بوده معمای حیات است . حل این معما در تعیین خط سیر و سرنوشت انسان اثری بسزا دارد ، پاسخی که به این معما داده میشود انسان را مادی محض یا مؤمن و معتقد بخداوند می سازد .

دنیای غرب ، به معمای حیات پاسخی داد که در نتیجه ، طومار افکار الهیون در هم پیچیده شد ، دانشمندان مادی غرب ، پیدایش حیات را امری تصادفی تلقی کردند و هیچ علت ذیشعوری را در آغاز و ادامه آن دخالت ندادند . این طرز تفکر برای مردم غرب ، زیر بنایی بود که بر مبنای آن همه چیز دستخوش تحول می شد . گناه وزشتی ، بصورت امری نسبی و تابع عرف

اجتماعی و بالاخره از امور موهوم و افسانه‌ای شناخته شد!

هزاران سال بود که بشر، در زیر سیطره قدرت و نفوذ خدایان، به سر می‌برد و اعتقاد به خدا و ما بعدالطبیعه، در اعماق دل و جانش نفوذ کرده بود، سرانجام چنین اعتقادی را بعنوان يك مساله تاریخی و باستانی مورد بررسی و ارزیابی قرار داد، او همچون جوانی خام و کم تجربه، که تصمیم می‌گیرد دیگر متکی به پدر نبوده، «فرزند خصال خویشتن» و همچون «شیر سپه شکن» باشد، برای پیمودن مسیر زندگی، در جهان حرکت درآمد و تکیه بر قدرت خویش کرد!

او هنوز، بصواب و خطا معتقد بود و می‌دانست که چه موقع مرتکب خطا می‌شود، همانطوری که بچشم هم می‌دید ولی دیری نپائید که معتقد شد که ارتکاب خطا به معنی تخلف از فرمان خداوند نیست، و از جانب خداوند کیفری دامنگیرش نمی‌شود در حقیقت معتقد شد کیفر یا پاداشی وجود ندارد و بیجهت خود را پایبند آن ساخته است، آنچه برایش باقی ماند این بود که خطا و تقصیر نه بمعنی تخلف از فرمان خداوند و استحقاق کیفرهای او وجود دارد و فقط اوست که اینطور احساس می‌کند و با تجزیه و تحلیل دقیق، دریافت که نباید دوباره مرتکب خطا گردد.

تفاوت میان این نوع زندگی و زندگی دیگری که انسان می‌کوشد بخاطر دستورات الهی، همه جا مطیع و فرمانبردار دین باشد و مرتکب خلافی نشود، بسیار عمیق و دقیق است.

در این زندگی همواره يك پلیس باطنی و مخفی بر اخلاق و رفتار انسان و حتی بر

اندیشه‌هایی که بر اعماق مغز او سایه می‌افکند نظارت دارد، و بنابراین از يك کنترل دقیق و قاطع برخوردار است و هرگز قدم به بیراهه نمی‌گذارد و عنان شهوت و هوس را رها نمی‌سازد، بحقوق و حیثیت دیگران تجاوز نمی‌کند و... ولی اکنون چنین نظارت و کنترلی وجود ندارد، و انبساط، آزادی است می‌تواند هر چه میخواهد انجام دهد، فقط سایه خفیفی از کنترل قوانین مملکتی و وجدان شخصی و اجتماعی بر وجود خویش، احساس می‌کند، آنهم نه همه جا و نه همه وقت!

همین وجدان هم باقیمانده عقاید دینی است، پدران و مادران و مؤسساتی که جهان بینی دینی داشتند، چنین وجدانی را در نسل‌های بعدی پایه‌گذاری کردند، بنابراین مردم غرب، اگر چه اساس اخلاق و رفتار گذشتگان را منکر شده‌اند در عین حال، در همان سنن و آداب اخلاقی و اجتماعی گذشتگان، غوطه‌ورند و زندگی آنها بطور کامل رنگ مذهب را دارد.

اجرای سنن قدیم، منهای مذهب و خدا مردم غرب، آداب و سنن اخلاقی و اجتماعی را بدون اعتقاد به اینکه ریشه مذهبی دارد اجرا می‌کنند، آنان از صواب و خطا سخن می‌گویند ولی نه در قالب ایمان و اعتقاد استواری که قبلاً واجد آن بودند، آری رفتار آنان بر طبق يك اخلاق به تمام معنی مسیحی است، اگر چه ایمان ب مسیح را کاملاً کنار گذاشته‌اند.

چه باعث شد که ندهای از غریبه‌ها گرفتار چنین وضع مناقضی شوند؟ چرا از يك طرف از کلمه «دین و خدا» وحشت دارند و از طرف دیگر، اخلاق و رفتارشان تماماً ورق بزنند

از سرچشمه «دین و خدا» سیراب میشوند و مایه می‌گیرند؟!

مردم قدیم ، با انتقال خدایان اساطیری به آئین مسیحیت ، تغییر دین دادند و مسیحی شدند ، متجددان هم اخلاق موروث قدیم را در قالب «نیازمندیهای اجتماعی» پذیرفتند و بکار بستند ، در حقیقت کلمه «خدا» جای خود را به کلمه «اجتماع» داد و آنچه دیروز بنام مخالفت با «خداوند» ناپسند شمرده میشد اکنون بنام مخالفت با «اجتماع» مطرود شناخته شد .

آری روزگاری بود که پارهای از اعمال انسان ، خطا و لغزش در مقابل خداوند شمرده میشدند ، اکنون همان اعمال ، بعنوان ضدیت و مخالفت با اساس زندگی اجتماعی ، لغزش و خطا شمرده میشوند و آنچه را مذهب «گناه» می‌شمرد ، بعنوان مخالفت با قانون «جرم» شناخته شد ، احکام مذهبی که با کمال قدرت ، بر رفتار مردم حکومت میکرد ، بعنوان وظائف بهداشتی ، لیاقت یا ارزش اجتماعی ، مورد قبول واقع شدند .

دزدی ، بدشناخته شد ، نه بملاحظه اینکه دین ، تحریم کرده و سارق را سزاوار کیفرش شناخته است بلکه بخاطر اینکه ، امنیت ، بهترین روبه زندگی است . شما موظفید که از بیوفایی نسبت به رفیقان خودداری کنید ، نه از ترس خدا و کیفرهای اخروی ، بلکه بخاطر اینکه اینکار به روابط دوستی شما صدمه وارد میکند ، توجه به امور مذهبی نه برای تقرب به خداوند است ، بلکه صرفاً برای احترام بآداب و سنن قدیمی است . تقوی نه بخاطر پاداش اخروی بلکه بخاطر آثار و فوایدی که در زندگی فردی و اجتماعی بر آن مترتب است ، مورد احترام هست .

ولی چنین اخلاقی ، به تناسب زمان ، مکان و محیط ، قابل تغییر است ، این همان «اخلاق نسبی» است ! در این اخلاق ، هیچ امر مطلق وجود ندارد ، این بنا ، هر چند دارای عظمت باشد ، دارای پایه‌هایی لرزان است و با تغییر شرائط و محیط و زمان و مکان ، متزلزل و منهدم می‌گردد ، هیچگونه سیستم مدون و روشی ، در این اخلاق حکمفرما نیست و خلاصه اینکه نه اصلی دارد و نه مأخذ و مبنایی !

بجای ایمان به مابعد الطبیعه ، باید نسبت بقوانین مملکتی مؤمن بود ، این اخلاق ، ریشه محکمی ندارد و هیچگونه راهی برای اینکه اعتقاد و اطمینان خود را نسبت بآن تقویت کنیم نداریم . به آسانی در معرض این است که با وقوع حادثه‌ای یایک کشف علمی ، در معرض تغییر قرار گیرد مثلاً فرویدیسیم ، جهان بینی اخلاقی بسیاری از مردم را دگرگون ساخت .

دولتی را در نظر بگیرید که بر اساس اطلاعات موجود ، تشخیص داده است که باید برای یک جرم ، مجازات اعدام در نظر گرفته شود ، مثلاً حکومت اتحاد جماهیر شوروی ، تصویب کرد که باید کسانی که در دستگاه دولتی مرتکب دزدی میشوند اعدام کرد . بر طبق تشخیص دولت ، این قانون ، مورد نیاز اجتماع است و بنابراین به تصویب می‌رسد ، آیا پس از تصویب این قانون ، مردم شوروی حق ندارند معتقد باشند که این قانون ، از نظر اخلاقی غلط و اعدام هایی که صورت می‌گیرد ناپسند است ؟!

یکقدم دورتر بروید ، دولتی را در نظر بگیرید که برای مردمی که ادامه حیاتشان بقیه در صفحه روبرو

نشانه‌های حسد

امام صادق (ع) فرمود:
لقمان حکیم در ضمن نصیحت
بر فرزند خود چنین گفت :
«للعاسد ثلث علامات یفتاب
اذا غاب ویتملق اذا شهد
ویسئمت بالمصیبة .»
یعنی : «حسود سه علامت
دارد : ۱- در غیاب غیبت
می‌کند و در حضور تملق
می‌گوید و بهنگام مصیبت
و بلا سرزنش میکند.»
«معالم العبر ص ۱۱۶»

تصحیح فرمائید

در شماره ۸ (مقاله)
مربوط به علامه امینی)
تاریخ وفات ایشان ۱۲
خرداد ماه ۴۹ چاپ شده
در صورتیکه ۱۲ تیر ماه
۴۹ صحیح است .

متناقض بارفاه اجتماع است مجازات مرگ
در نظر گرفته است ..
ما از این عمل متنفریم ، ولی برچه
اساس و مبنایی ؟
اگر معتقد باشیم که «نیازمندیهای
اجتماعی» عالیترین و محکمترین پایه و
اساس قوانین انسانی است آیا می‌توانیم
بگوئیم که چیزی از نظر اخلاقی غلط و
نارواست ؟ اگر معتقد نیستیم که خدا آفریدگار
انسان است ، چگونه میتوانیم معتقد باشیم که
حیات انسانها محترم و مقدس است ؟
(دنباله دارد)

بقیه از صفحه ۷۰

ادیان آسمانی ..

مردم را بدان دعوت مینمودند ، ترغیب و تحریرص ، مینمایند (۱)
بنابراین ، اسلام ، با اعتقاد بوحثت ادیان و اینکه همه انبیاء معلمان يك مکتب
و نشان‌دهندگان يك راهند ، پیروان همه انبیاء را در کنار هم قرار میدهد و روح تعصب
و عنادراکه موجب سلب آزادی مذهبی و کشمکشهای اجتماعی است ، از بین میبرد .
(این بحث ادامه دارد)

(۱) برخی پنداشته‌اند که آیه فوق و نظائرش ، اعمال پیروان مذاهب دیگر را تصحیح میکند
و معتقد است : یهود ، نصاری ، مجوس ، صابئی و .. در صورتیکه بخدا و قیامت، مؤمن،
و به اعمال شایسته عامل باشند، رستگار خواهند بود !
ولی طبق بیان بالا این نوع آیات ، در پاسخ افکار غرور آمیز یهود و نصاری است که خود را
ملت برگزیده خدا و بهشت و نعمتهای آنرا مخصوص بخود می‌پنداشتند و دیگران را بحساب
نمی‌آوردند.

قرآن ، می‌خواهد بآن بگوید که : در پیشگاه خدا اسم ، خریدار ندارد ، واقعیت می‌خواهد،
آن واقعیت عبارت از ایمان به خدا و قیامت و انجام اعمال شایسته است و این اصول سه گانه جز
در سایه دین محمد که از هر گونه تحریف و دستبرد دشمنان محفوظ است ، پیدا نمیشود،
خداپرستی و انجام شناسی و رفتار پیروان مذاهب دیگر، آمیخته به شرك و انحراف است.